



نقد ادله قرآنی بر قعی دربارهٔ برزخ از دیدگاه علمای شیعه

پروین نبیان^۱

مهدی تیموری^۲

سیدمحمدعلی میردامادی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۱۳

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۰۳/۱۵

چکیده

بر قعی در کتاب «خرافات وفور در زیارات قبور»، به نقد اعتقاد به زیارت و توسل به اولیای الهی پرداخته است. وی با استناد به آیات قرآن مدعی می‌شود که در عالم برزخ، حیات کامل وجود ندارد و برزخ تنها شبه‌حیاتی است که فاقد بسیاری از صفات حیاتی از قبیل بینایی، شنوایی و... است و به عبارتی، برزخ را دالانی برای رسیدن به قیامت می‌داند. او در پی اثبات این مطلب است که ارتباط ارواح در عالم برزخ با دنیا به طور کامل قطع می‌شود؛ پس اعتقاد شیعه به زیارت قبور ائمه علیهم‌السلام و توسل به آنها، بی‌اساس بوده و اعتقادی خرافی است. بررسی آرا و نظریات شیعه دربارهٔ حقیقت روح و عالم برزخ، به خوبی می‌تواند بطلان سخنان بر قعی را آشکار کند.

واژگان کلیدی

برزخ، روح، توسل، زیارت، بر قعی.

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه اصفهان.

۲. کارشناسی‌ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان.

۳. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان.

مقدمه

«سیدابوالفضل برقی»، از شاگردان شیخ عبدالکریم حائری در قم و از شاگردان سیدابوالحسن اصفهانی در نجف بود. وی هم‌چنین تصدیق اجتهاد را از سیدابوالحسن اصفهانی دریافت کرد. او پس از تحقیقات و مطالعاتی در علوم دینی، در سن ۴۵ سالگی مدعی شد در مذهب شیعه، خرافات زیادی وجود دارد که خلاف متون دینی است و بر اساس گفته خودش، سعی کرد تا با این خرافات مبارزه کند. از آن به بعد، وی اصلاحاتی در ایده و نظرهای خود ایجاد کرد؛ از جمله مخالفت با بزرگ‌نمایی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، زیر سؤال بردن توسل به امامان (علیهم السلام) و محدود کردن موارد تعلق خمس به غنائم جنگی.

با توجه به این‌که برقی خود را یکی از مجتهدان شیعی معرفی کرده است و از سوی دیگر، آرا و عقاید وی بسیار نزدیک به وهابیت است، لذا این گروه از این فرصت استفاده کرده و با انتشار کتب ایشان به زبان عربی و فارسی با تیراژ بالا، مَهر تأییدی بر افکار باطل خود زده است و طبق بررسی‌های انجام‌شده، امروزه کتب وی در سایت‌های انحرافی وهابیت در صدر بازدید و دانلود قرار دارد. از جمله کتاب‌های برقی می‌توان به کتاب «خرافات وفور در زیارات قبور» اشاره کرد. او در این کتاب تلاش کرده است به واسطه ادله قرآنی، روایی و عقلی، به نفی حیات کامل برزخی پرداخته و مسئله زیارت قبور و در رأس آن، زیارت انبیا و امامان معصوم (علیهم السلام) را رد کرده و آن را امری خرافی و بدعت معرفی کند.

در زمینه نقد آثار برقی، تا به حال کار چندانی صورت نگرفته است، درحالی‌که سوءاستفاده وهابیت از عقاید انحرافی وی، نگاشتن مقالات و کتاب‌هایی در نقد و رد آن را ضروری می‌نماید. این مقاله، در صدد نقد دیدگاه برقی درباره برزخ و نفی توسل نگاشته شده است. در این نوشتار، ادعاهای وی در چند بند خلاصه شده و سپس به دلیل تکیه زیاد او روی آیات قرآن، ادله قرآنی او در این زمینه مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

آرای برقی

۱. قطع ارتباط با عالم دنیا پس از مرگ و عدم آگاهی از آن

برقی ذیل آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱ آل عمران: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْفَعُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ» چنین

می‌نویسد: جمله «أَخْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» در مقایسه با آیات دیگری مثل: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» (الرحمن: ۲۶) و «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (زمر: ۳۰) دلالت دارد مقربان الهی پس از آن که از جهان فانی رفتند، نزد خدا به نعمت‌هایی که کیفیت آن را جز خدا نمی‌داند، نایل می‌شوند و کفار و فجار نیز دچار آلام خواهند شد.

از آیه «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزْرَقُونَ» چنین برداشت می‌شود که آنان نزد پروردگارشان هستند، نه نزد مخلوقان و نه نزد قبر. «عند الرب» همان‌جایی است که «آسیه» همسر فرعون عرض می‌کند: «إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»؛ خدایا! برای من نزد خود در بهشت خانه‌ای بنا کن (تحریم: ۱۱). پس «عند الله» و «عند الرب»، عالمی غیر از دنیای فانی است. اگر کسی بگوید خدا همه‌جا هست و «عند الرب» همه‌جاست، می‌گوییم اگر چنین باشد، هر کافر، منافق و ظالمی که بمیرد، نزد خداست و اگرچه در عذاب باشد، زیرا خدا هم به بهشت و هم به دوزخ احاطه دارد؛ پس اختصاص شهدا به مقام عند الرب معنا ندارد (برقی، ۱۳۸۸: ۴۵-۴۶). پس نزد پروردگار غیر از نزد مخلوق و غیر از نزد قبر و یا دنیاست، چنان‌که فرموده: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل: ۹۶)، و البته رزقی که می‌خورند، رزق و طعام دنیایی نیست.

حال باید دانست که نزد پروردگارشان کجاست؟ در سوره انعام چنین آمده است: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام: ۱۲۷)، چنان‌که می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (یونس: ۲۵). بنابراین، رزقی که خدا وعده کرده و فرموده: «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزْرَقُونَ»، همان رزق عالم باقی است، نه رزق دنیای فانی، چنان‌که فرموده: «إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ» (ص: ۵۴).

در بخش دیگری از آیات فرموده: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (آل عمران: ۱۷۰). آنچه خدا از فضلش داده، دنیا نیست، زیرا آن را داشتند و از ایشان گرفته و جای وسیع‌تر و بهتری به ایشان می‌دهد. علاوه بر این، جمله: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ» دلالت می‌کند بر این‌که شهدا به عالمی می‌روند که بازماندگانشان از آنان دورند و به ایشان ملحق نشده‌اند. و اگر شهدا در همین دنیا بوده و نزد کسان خود راه داشتند، این جمله صحیح نبود. هم‌چنین خدا در آخر آیات، همه مؤمنان را مشمول چنین نعمت‌های دانسته و فرموده: «أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ» (برقی، ۱۳۸۸: ۴۰-۴۲. نیز ر.ک: برقی، بی تا (الف)، ۱: ۲۸۷-۲۸۹).

این‌که خرافاتیان می‌گویند شهدا زنده‌اند، ولی در عالمی دیگر و در عین حال از ما آگاهند، قول صحیحی نیست، زیرا زنده بودن ربطی به آگاهی و علم به احوال ما ندارد، زیرا لازم نیست هر کس دارای حیات باشد، به همه چیز و از همه‌جا آگاه باشد. رسول خدا ﷺ در حال حیات،

خبر از همسایگانش نداشت، مگر وقتی که خدا و یا مردم به او خبر می‌دادند؛ چنان‌که عدۀ بسیاری از اصحابش در معرکهٔ بئر معونه کشته شدند و او خبر نداشت؛ عیالش عایشه در سفر بنی‌مصطلق از قافله عقب ماند و میان بیابان ماند و او خبر نداشت؛ شترش گم شده بود و او از جای شتر بی‌اطلاع بود؛ در جنگ احد که سنگ به پیشانی و لب و دندان آن حضرت خورد، اگر حضرتش علم به آمدن چنان سنگی داشت، سر خود را عقب می‌برد و منحرف می‌کرد که مورد اصابت سنگ قرار نگیرد، در حالی که مورد اصابت قرار گرفت و مجروح گردید. وقتی رسول خدا ﷺ در حیاتش از همه‌چیز خبر ندارد، شهدا نیز در حیات برزخی خود، لازم نیست از همه‌جا باخبر باشند. بنابراین، حیات دنیوی مستلزم علم نیست و اطلاع و آگاهی مردگان از احوال زندگان، احتیاج به دلیل دارد (برقی، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۳. نیز ر.ک: برقی، بی تا (ب): ۹۵).

۲. عالم برزخ؛ عالم مدهوشی

به زعم برقی، از قرآن چنین فهمیده می‌شود که: برای بشر، چه مؤمن و چه کافر، دو حیات کامل بیشتر وجود ندارد، اما عالم برزخ، عالم خاموشی، مدهوش و بی‌خبری از دنیا و حیاتی غیرکامل، بی‌جنبش و در واقع سالن انتظار قیامت و برزخ و فاصلهٔ میان دو حیات کامل است. وی می‌گوید: عالم برزخ برای اهل محشر پس از بعث، چنان جلوه می‌کند که انگار اصلاً وجود نداشته؛ یعنی این فاصله برای محشورشندگان کاملاً مفهوم نشده و پس از زنده شدن مجدد، چونان رؤیایی به نظر می‌رسد و گویی حشرشان بلافاصله و یا اندکی پس از مرگ واقع شده است (ر.ک: برقی، ۱۳۸۸: ۴۶). عالم برزخ اختصاص به صالحان و شهدا ندارد و شامل مجرمان و کفار هم می‌گردد و در عدم ارتباط با دنیا یکسانند. از این رو، فقط مجرمان از دنیا بی‌اطلاع نیستند، بلکه شهدا و صالحین نیز هیچ توجه، اطلاع و خبری از دنیا و اهل دنیا ندارند و تنها اخباری که ممکن است انبیاء، صلحا و شهدا بعد از وفات از دنیا دریافت کنند، از طریق وفات پاکان دیگر و ملحق شدن روح ایشان به آنان است، زیرا عالم برزخ تنها شبه‌حیات یا نیمه‌حیاتی است که فاقد بسیاری از صفات حیاتی از قبیل بینایی، شنوایی و... است و در یک کلام، عالم بی‌هوشی و بی‌خبری است و بشر در آن عالم، چه صالح و چه طالح، فاقد شنوایی است و در قرآن فرموده اموات تا مبعوث و محشور نگردند، شنوایی ندارند: «إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» (انعام: ۳۶). خداوند در این آیه، کفار را به مردگانی که چیزی نمی‌شنوند، تشبیه فرموده است. و هم‌چنین فرموده: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الضَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ بی‌گمان تو مردگان را نمی‌شنوایی (نمل: ۸۰) و «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي

الْقُبُورِ»؛ تو شنوانندهٔ آنان که در قبرند، نیستی (فاطر: ۲۲). وقتی شخصیتی مثل رسول خدا ﷺ نمی‌تواند به مردگان چیزی را بگوید و یا بشنواند، چگونه دیگران می‌توانند با مردگان سخن بگویند؟! و جایی که مردگان قادر نیستند سخن رسول خدا ﷺ را پاسخ دهند، چگونه از دیگران می‌توانند بشنوند و پاسخ‌شان را بدهند؟! (برقی، ۱۳۸۸: ۵۹-۵۸)

قرآن هر مخلوقی را پس از مرگ، فاقد حیات کامل خوانده و او را از دنیا بی‌خبر دانسته و هیچ فرقی بین انبیا، اولیا و دیگران نگذاشته است؛ چنانچه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ»؛ و کسانی را که غیر از خدا به دعا می‌خوانند، آنان چیزی نمی‌آفرینند و خودشان آفریده‌اند. آنان مردگان فاقد حیات بوده و نمی‌دانند که چه وقت برانگیخته می‌شوند (نحل: ۲۰). مسلم است که انبیا و اولیا نیز مشمول این آیاتند، زیرا چیزی نمی‌آفرینند و خودشان آفریده شدند و چنان‌که در قرآن آمده، از روز بعث و رستاخیز بی‌خبرند. علاوه بر این، خداوند زنده شدن قیامت و خروج از قبر را به زنده شدن نباتات در دنیا تشبیه فرموده است؛ درست مانند آن‌که تمام درختان و گیاهان در زمستان بی‌هوش و خاموشند و تا آغاز بهار هیچ جنبشی ندارند، مردگان نیز در عالم برزخ مدهوش و در سالن انتظار و در زهدان قیامت هستند تا این‌که ناگهان اجسادشان به حرکت درآمده و به سوی دادگاه عدل می‌شتابند. از همین رو قرآن فرموده: «وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»؛ زمین را پس از مرگش زنده می‌کند و هم‌چنان شما (از قبرها) خارج می‌شوید (روم: ۱۹). و «أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجِ»؛ (با باران) شهری مُرده را زنده ساختیم و خروج (مردگان نیز) همانند آن است (ق: ۱۱).

اکنون که دانستیم ارواح در عالمی دیگرند، حال می‌گوییم بر فرض محال که از حاجات زوآر مطلع شوند، آیا فوری حاضر شده و به این دنیا برگشته و به عرض زوآر می‌رسند یا خیر؟ روشن است که قرآن و عقل می‌گویند انبیا و اولیا به کلی از دنیا بی‌خبرند و حتی از بدن خود اطلاعی ندارند، چه رسد به دیگران (ر.ک: برقی، ۱۳۸۸: ۵۰-۵۲).

۳. عدم آگاهی انبیا عليهم السلام از امت خود پس از وفات

آیات قرآن دلالت دارد بر این‌که رسولان خدا پس از وفات، به کلی از دنیا بی‌خبر بوده و از امت خود کاملاً بی‌اطلاعند؛ لذا می‌فرماید: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»؛ آن روز که خدا رسولان خود را جمع کرده و از آن‌ها می‌پرسد: تا چه اندازه شما را اجابت کردند؟ می‌گویند: نمی‌دانیم. بی‌گمان که تو خود دانای غیب‌هایی (مأثده:

۱۰۹). و باز می‌فرماید که در روز قیامت به عیسی خطاب می‌شود، به این مضمون که: «ای عیسی! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو اله (معبود) برگزینید؟» عیسی عرض می‌کند: «خدایا! تو منزهی و من حق ندارم چیزی را به ناحق گویم... من به ایشان چیزی نگفتم مگر آنچه تو مرا به آن امر کردی... و من تا وقتی که میان ایشان بودم، شاهد و ناظرشان بودم و وقتی که جان مرا گرفتی، این تو بودی که مراقب و ناظرشان بودی و تو بر همه چیز نظارت داری» (مائده: ۱۱۶-۱۱۷). پس طبق این آیات، حضرت عیسی (علیه السلام) که از پیامبران بزرگ است، پس از وفات به کلی از امت خود بی‌خبر بوده، حال چگونه ممکن است که امام و امامزاده پس از مرگش، از دنیا و پیروانش باخبر باشد؟! (برقی، ۱۳۸۸: ۵۶).

نقد و بررسی آرای برقی

تعبیر «عند ربهم» به قرب معنوی اشاره دارد، نه قرب مکانی

در بند اول، برقی بیان می‌کند: از آیه «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» چنین برداشت می‌شود که آنان نزد پروردگارش هستند، نه نزد مخلوقان و نه نزد قبر. پس نزد پروردگار، غیر از نزد مخلوق و غیر از نزد قبر و یا دنیا است.

در پاسخ به این اشکال باید توجه داشت که تعبیر «عِنْدَ رَبِّهِمْ» به قرب معنوی اشاره دارد، نه مکانی؛ همان قربی که اهل تقوا از آن برخوردارند: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر: ۵۴-۵۵)؛ «و لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ» (انبیاء: ۱۹)، زیرا ذات اقدس خداوندی از مکان و مانند آن منزّه است: «و هُوَ مَعَكُمْ أَيْمًا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (حدید: ۴). اما سخن برقی این مطلب را به ذهن متبادر می‌کند که خداوند دارای مکان است، در حالی که ادله عقلیه و نقلیه، غیرمادی بودن خدا را ثابت می‌کنند (ر.ک: جوادی‌آملی، ۱۳۸۸ (ب)، ۱۶: ۲۹۰-۲۹۱).

عالم برزخ، عالم حیات و شعور است، نه بی‌هوشی

برقی در ادامه بند اول، به جمله «وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ» استدلال کرده و می‌گوید: اگر شهدا در همین دنیا بودند و نزد کسان خود راه داشتند، این جمله صحیح نبود.

مراد از «موت» در آیه: «وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا...»، باطل شدن شعور و فعل است؛ لذا در توضیح کلمه «احیا» از هر دو، نمونه‌ای آورده و می‌فرماید: «زنده‌اند و روزی

می‌خورند و خوش‌حالند». روزی خوردن نمونه فعل، و «فرح» نمونه و اثری از شعور است، زیرا خوش‌حال شدن، فرع داشتن شعور است: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ...» واژه «استبشار» به معنای این است که در طلب این باشی که با رسیدن خیری و بُشراپی، خرسندی کنی، چون از باب استفعال است. لذا معنای آیه این است که کشته‌شدگان در راه خدا، هم از نظر رسیدن خودشان به فضل خدا و دیدن آن فضل، خوش‌حالی می‌کنند و هم در طلب این خبر خوش هستند که رفقای عقب‌مانده‌شان نیز به این فضل الهی رسیده‌اند و آن‌ها نیز خوف و اندوهی ندارند.

از این بیان، دو نکته روشن می‌شود: یکی این‌که، کشته‌شدگان در راه خدا از وضع مؤمنان برجسته که هنوز در دنیا باقی مانده‌اند خبر دارند؛ و دوم این‌که، منظور از این بشارت، همان ثواب اعمال مؤمنان است که عبارت است از نداشتن خوف و اندوه و این بشارت به ایشان دست نمی‌دهد، مگر با مشاهده ثواب نام‌برده در آن عالمی که هستند. لذا چنین نیست که خواسته باشند با موفق شدن به شهادت، استدلال کنند بر این‌که در قیامت خوف و اندوهی نخواهند داشت، چون آیه در مقام این است که بفرماید پاداش خود را می‌گیرند، نه این‌که بعد از شهادت تازه استدلال کنند که در قیامت چنین و چنان خواهیم بود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ۴: ۹۴).

پس با این توضیحات که درباره این آیه مطرح شد، آشکار می‌شود که عالم برزخ، عالم بی‌هوشی و شبیه خواب نیست، بلکه در آن عالم شهدا و در رأس آن‌ها انبیا و امامان علیهم‌السلام زنده هستند و از حال مؤمنان باخبرند؛ به عبارت دیگر، آیه شریفه برخلاف گفته بر قعی، آگاهی، شعور و حتی نوعی حیات برتر را اثبات می‌کند.

آیات دیگری هم در قرآن وجود دارد که حیات، شعور و ادراک را در عالم برزخ اثبات می‌کند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) آیه ۱۵۴ سوره بقره: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»؛ و به آن‌ها که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویید، بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید. این آیه به روشنی عدم ذی‌حیات بودن کشته‌شدگان در راه خدا را نفی می‌کند و در مقابل، کسانی را که آن‌ها را مرده می‌پندارند، فاقد شعور می‌داند.

ب) آیه ۱۱ سوره مؤمن: «قَالُوا رَبَّنَا أَمَنَّاتُنَّيْنِ وَ أَحْيَيْنَا أَمَّاتُنَّيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ»؛ آن‌ها می‌گویند: خدایا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی. هم‌اکنون به گناهان خود اعتراف داریم. آیا راهی برای خروج از (دوزخ) وجود دارد؟ این آیه، گفتار کافران در قیامت است. روشن است که تصور دو بار مرگ و دو بار حیات، بدون تصور وجود عالم برزخ بی‌معناست.

این دو بار مردن و دو بار زنده شدن بدین صورت است: مردن در دنیا، زنده شدن در برزخ، مردن در برزخ و زنده شدن در قیامت.

(ج) آیه ۱۰ سوره منافقون: «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آن که مرگ یکی از شما فرارسد و بگوید: پروردگارا! چرا مرگ مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و انفاق کنم و از صالحان باشم؟ این آیه نیز به این نکته اشاره دارد که عالم برزخ، عالمی پس از مرگ و پیش از قیامت است که گنه‌کاران در آن درخواست و آرزوی بازگشت و جبران کاستی‌ها در دین می‌کنند، اما به آن‌ها پاسخ داده می‌شود که هیچ بازگشتی در کار نیست. این درخواست فرد گنه‌کار و پاسخی که به او داده می‌شود، همگی نشان‌دهنده حیات و ذی‌شعور بودن او در عالم برزخ است.

(د) آیات ۹۹-۱۰۰ سوره مؤمنون: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: پروردگار من! مرا بازگردانید. شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم)، عمل صالحی انجام دهم! (ولی به او می‌گویند): چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است!) و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند. گفت‌وگوی فرد گنه‌کار در برزخ و آگاهی او از حقیقت اعمالش (یس: ۲۶-۲۷؛ نحل ۳۲) همگی نشان‌دهنده ذی‌حیات و ذی‌شعور بودن او در برزخ است؛ البته حیاتی به مراتب برتر و والاتر از حیات دنیایی، چراکه توانسته است به حقایقی عالم شود که در دنیا از آن‌ها بی‌خبر بوده است.

از توضیحات گذشته روشن شد، انسان نه تنها در عالم برزخ دارای حیات و شعور است، بلکه شعور در عالم برزخ نسبت به عالم دنیا کامل‌تر است، چراکه در برزخ، برخلاف دنیا انسان‌ها به درک سخن ملائکه و گفت‌وگو با آن‌ها و حتی گفت‌وگو با خداوند نایل می‌شوند و به چیزهایی آگاهی دارند که اهل دنیا از آن بی‌خبرند.

اثبات وجود رابطه بین برزخ با دنیا

آیات قرآنی هم‌چنین از وجود رابطه بین ما و کسانی که در جهان برزخ به سر می‌برند، پرده برمی‌دارد. در این‌جا چند نمونه از این قبیل آیات آورده شده تا روشن شود چگونه میان این دو نوع زندگی، رابطه وجود دارد و اولیای الهی و صالحانی که از دنیا رفته‌اند، هنوز پیوند خود را با ما قطع نکرده‌اند و اگر هم این حکم قانون کلی نباشد، درباره گروهی قطعی و ثابت است.

۱. صالح علیه السلام با ارواح قوم خود سخن می‌گوید

از آیاتی که گواهی می‌دهد ارتباط بشر با گذشتگان، باقی و برقرار است، آیهٔ مربوط به مذاکرهٔ صالح علیه السلام با هلاک‌شدگان از قوم خود است: «فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»؛ شتر را (که معجزهٔ صالح بود) پی کردند و از دستور پروردگار خود سرپیچیدند و گفتند: ای صالح! اگر پیامبر هستی، غذایی که به ما وعده می‌دهی بیاور. پس زلزله‌ای (بر اثر صیحهٔ آسمانی) آنان را فرا گرفت و در خانه‌های خویش بی‌جان افتادند. آن‌گاه از آنان دوری نمود و گفت: ای قوم! من پیام خداوند را به شما رسانیدم و شما را اندرز دادم، ولی شما ناصحان را دوست نمی‌دارید (اعراف: ۷۷-۷۹).

دقت در آیات سه‌گانه نشان می‌دهد، حرف «فا» در عبارت «فَتَوَلَّى» دال بر ترتیب است و گویای آن است که حضرت صالح علیه السلام پس از نابودی آنان، از آن‌ها روی برتافت و به آنان چنین گفت: من پیام‌های پروردگارم را به شما رساندم... روشن است که اگر این قوم هلاک‌شده، سخن حضرت صالح را نمی‌توانستند بشنوند، خطاب کردن آنان خلاف حکمت است و ساحت پیامبران الهی از این‌که کار عبث انجام دهند، پاک و منزّه است.

۲. شعیب علیه السلام با ارواح قوم خود سخن می‌گوید

خداوند می‌فرماید: «فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمِ كَافِرِينَ»؛ زمین‌لرزه آنان را فرا گرفت و در خانه‌های خود هلاک شدند؛ گروهی که شعیب را تکذیب کردند. تو گویی در آن دیار نبودند، گروهی که او را تکذیب کردند. آن‌ها زیان‌کار بودند. پس از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام‌های خدایم را به شما رسانیدم و شما را نصیحت کردم. چگونه بر گروهی که کافرند، اندوه بخورم؟ (اعراف: ۹۱-۹۳) گفتنی است، شیوهٔ استدلال در این آیات، مانند آیات مربوط به قوم صالح است.

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله با ارواح انبیا سخن می‌گوید

در قرآن کریم آمده است: «وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ»؛ از پیامبران پیشین بپرس: آیا غیر از خدای رحمان، خدایی قرار دادیم که مورد

پرستش قرار گیرد؟ (زخرف: ۴۵) روشن است که آیه بر این حقیقت دلالت دارد که پیامبر می‌تواند با پیامبران گذشته، که در جهان دیگر به سر می‌برند، تماس گرفته و از آنان موضوع وارد در آیه را بپرسد (ر.ک: سبحانی: ۱۳۸۷، (ب): ۱۳۳-۱۳۴).

۴. آیاتی که بر انبیای گذشته درود می‌فرستد

هم‌چنین در آیاتی بر انبیای گذشته، سلام فرستاده شده است: «سلام علی نوح فی العالمین، سلام علی ابراهیم، سلام علی موسی و هارون، سلام علی الیاسین، سلام علی المرسلین». از این آیات به خوبی دانسته می‌شود که میان عالم مادی و عالم برزخ ارتباط برقرار است.

علاوه بر دلایل قرآنی ذکر شده مبنی بر امکان ارتباط با عالم برزخ، در تأیید این مطلب می‌توان به «سلام» نماز «السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» اشاره کرد که عموم مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، در نمازهای خود آن را قرائت می‌کنند؛ حال اگر طبق گفته برقی، اموات از جمله پیغمبر ﷺ با رفتن به عالم برزخ ارتباطشان کاملاً با دنیا قطع شود، سلام به ایشان در نماز، کاری عبث و بیهوده به شمار می‌آید!

به طور کلی، بهره‌مندی انسان از دعای خیر دیگران، داشتن فرزندان شایسته و خلف صالح، برخوردار بودن انسان در عالم برزخ از آثار سوء یا آثار خیر سنت‌های به‌جامانده و مانند آن، همگی دلیل بر وجود عالم برزخ و حیات برزخی است و این‌گونه روایات به طور گسترده در منابع روایی فریقین آمده است.

سخن گفتن پیامبر ﷺ با کشته‌شدگان کفار در جنگ بدر نیز از مسلمات تاریخی و حدیثی است که اهل سنت هم در کتاب‌های خود همچون صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد و سیره ابن‌هشام بدان اشاره کرده‌اند: «پس از پایان جنگ بدر، پیامبر دستور داد کشته‌های مشرکان را در چاهی بریزند؛ وقتی اجساد آنان در میان چاه ریخته شد، پیامبر آنان را یک یک به نام صدا زد و گفت: ای عُتْبَةُ! ای شَبِیْهَةُ! ای امِیَّةُ! ای ابوجهل!... پیامبر ﷺ در خطاب خود به مقتولان و کشته‌شدگان کفار قریش فرمود: چه بستگان بدی برای پیامبر بودید! مرا تکذیب کردید، در حالی که دیگران مرا تصدیق کردند؛ مرا از زادگاهم بیرون کردید، در حالی که مردم دیگر پناهم دادند؛ با من به جنگ برخاستید، ولی دیگران مرا کمک کردند. آیا آنچه پروردگار وعده کرده بود، حق و پابرجا یافتید؟ من آنچه پروردگارم وعده کرده بود، حق و حقیقت یافتم. در این موقع، گروهی از مسلمانان به پیامبر ﷺ گفتند: آیا کسانی را که مرده‌اند، صدا می‌زنید؟!

پیامبر فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید، لکن آنان قدرت بر پاسخ ندارند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۱۹: ۳۴۶؛ بخاری، ۱۴۰۱ق، ۲: ۱۰۱)

همچنین امام علی علیه السلام وقتی از جنگ صفین برگشتند و به قبرستان پشت دروازه کوفه رسیدند، رو به مردگان کردند و فرمودند: «ای ساکنان خانه‌های وحشت‌زا و محله‌های خالی و گورهای تاریک، ای خفتگان در خاک! ای غریبان! ای تنه‌اشدگان! ای وحشت‌زدگان! شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما روانیم و به شما خواهیم رسید. اما خانه‌هایتان؛ دیگران در آن سکونت گزیدند. اما زانتان؛ با دیگران ازدواج کردند. و اما اموال شما؛ در میان دیگران تقسیم شد! این خبری است که ما داریم، حال شما چه خبری دارید؟ (سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود: بدانید که اگر اجازه سخن گفتن داشتند، شما را خبر می‌دادند که: بهترین توشه، تقواست» (رضی، ۱۳۷۹، نهج‌البلاغه: حکمت ۱۳۰). با دقت در مضمون این روایت، می‌توان گفت‌وگوی حضرت علی علیه السلام با ارواح مؤمنان را دلیلی روشن بر شعور و آگاهی آنان پس از مرگ نسبت به دنیا و افراد آن دانست.

همچنین در سرگذشت جنگ جمل نیز می‌خوانیم که بعد از شکست اصحاب جمل، علی علیه السلام در میان کشتگان عبور می‌کرد. به کشته «کعب بن سور» قاضی بصره رسید. فرمود: «او را بنشانید!» او را نشاندهند. فرمود: «وای بر تو ای کعب! علم و دانش داشتی، اما برای تو سودی نداشت و شیطان تو را گمراه کرد و به آتش دوزخ فرستاد» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۴۸). از بررسی آیات مزبور و روایت مذکور - که نمونه‌ای از روایات مختلف در این زمینه است - معلوم می‌گردد که در جایی که گنه‌کاران امت پیامبران دارای حیات و شعورند، اولیای الهی که برخلاف گنه‌کاران روحشان آزاد است، به طریق اولی با اهل دنیا ارتباط داشته و سخن آنان را می‌شنوند و فعل و تأثیر لازم را با توجه به احراز شرایط افراد در عالم دنیا از خود بر جای می‌گذارند (ر.ک: اللهوردیخانی، ۱۳۸۶: ۱۴۷-۱۴۸).

بر قعی در ادامهٔ بند اول، با ذکر مثال‌هایی ناظر بر عدم علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امور دنیایی، مدعی می‌شود وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حیاتش از همه‌چیز خیر ندارد، شهدا نیز در حیات برزخی خود، لازم نیست از همه‌جا باخبر باشند. پاسخ به این شبهه در گرو ادراک علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اولیای الهی است، از آن جهت که دارای مقام امامت و ولایتند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام از دو علم برخوردارند: علمی که از راه‌های عادی به دست می‌آید و علمی که از راه‌های غیرعادی و غیرمعارف به دست می‌آید. به موجب روایاتی که در جوامع حدیث شیعه، مانند کتاب کافی و بصائر و کتب صدوق و بحارالانوار ضبط شده است و به حد و حصر نمی‌آید،

امام از راه موهبت الهی و نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد، به اذن خدا، به کوچکترین توجهی می‌داند.

البته در قرآن کریم آیاتی داریم که علم غیب را مخصوص ذات خدای متعال و منحصر در ساحت مقدس او قرار می‌دهد، ولی استثنایی که در آیه کریمه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (جن: ۲۶) وجود دارد، نشان می‌دهد اختصاص علم غیب به خدای متعال به این معناست که غیب را مستقلاً بالذات کسی جز خدا نمی‌داند، ولی ممکن است پیامبرانی پسندیده به تعلیم خدایی بدانند و ممکن است پسندیدگان دیگر نیز به تعلیم پیغمبران آن را بدانند؛ چنان‌که در بسیاری از این روایات وارد شده است که پیغمبر و نیز هر امامی در آخرین لحظات زندگی خود، علم امامت را به امام پس از خود می‌سپارد (طباطبائی، ۱۳۸۸، ۱: ۱۹۴-۱۹۵). مضمون روایات در زمینه این نوع علم، این‌گونه است: «هرگاه بخواهند، می‌دانند و هرگاه نخواهند، نمی‌دانند.» از این روایات فهمیده می‌شود که ائمه علیهم‌السلام هر وقت می‌خواستند چیزی بدانند، به «مقام نورانیت» خود توجه کرده و آن را می‌دانستند، ولی همیشه به آن مقام توجه نداشتند. نکته شایان توجه این‌که علم الهی استقلال یافته، مرتبط با جای دیگری نیست، اما علم ائمه اطهار علیهم‌السلام تبعی و عرضی است و به منبع لایزال علم الهی مرتبط است و اساساً اگر تعلیم الهی و اتصال به علم بی‌پایان او نباشد، ائمه علیهم‌السلام نیز مساوی دیگران خواهند بود؛ لذا در برخی روایات آمده است: «اگر امام بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را به او می‌آموزد» (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹: ۲۱۹).

و اما علم عادی آنان از آن جهت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به نص قرآن کریم و هم‌چنین امام (از عترت پاک او)، بشری است (همانند سایر افراد بشر) و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می‌دهد (مانند اعمال سایر افراد بشر) در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی قرار دارد و این‌که امام به اذن خدا به جزئیات همه حوادث واقف است، تأثیری در این اعمال اختیاریه وی ندارد. امام مانند سایر افراد انسانی، بنده خدا و به تکالیف و مقررات دینی مکلف و موظف است و طبق سرپرستی و پیشوایی که از جانب خدا دارد، با موازین عادی انسانی باید انجام دهد و آخرین تلاش و کوشش را در احیای کلمه حق و سرپا نگه داشتن دین و آیین بنماید (طباطبائی، ۱۳۸۸، ۱: ۱۹۷-۱۹۸). البته در مواردی که خداوند به آن‌ها اجازه می‌داد، از علوم غیرعادی برای اعجاز و اثبات حق بودن دعوت یا دعوی استفاده می‌کردند و چون آن پیشوایان در تمام ابعاد علمی و عملی، معصوم و مصون بودند و اراده آنان تابع اراده الهی بود، هرگز در استفاده از علوم غیرعادی، از امر خداوند سرپیچی نمی‌کردند (جوادی‌آملی، ۱۳۸۸ (الف)، ۲: ۲۲۵). در روایت

آمده است: شتر پیامبر اکرم ﷺ هنگام عزیمت به تبوک گم شد. برخی منافقان از ماجرا استفاده سوء کردند و این زمزمه را سر دادند که: او چگونه پیامبری است و چگونه ادعای اخبار از آسمان را دارد که جای شتر گم شده خود را نمی‌داند؟! پیامبر ﷺ با شنیدن این جمله فرمود: «من چیزی جز آنچه خدا به من می‌آموزد، نمی‌دانم. اکنون خدا مرا راهنمایی کرده که شتر من در این صحرا در فلان دره است و زمام آن به درختی پیچیده و از رفتن بازمانده است. بروید آزادش کنید و بیاورید» (ابن هشام، ۱۹۶۳، ۲: ۳۷۰).

رسول اکرم ﷺ به اعلام الهی، همه اعمال امت را می‌دید، چنان که هم‌اکنون نیز می‌بیند: «و قُلْ اَعْمَلُوا فَمَیْرَی اللّٰهِ عَمَلْکُمْ و رَسُوْلُهُ و الْمُؤْمِنُوْنَ» (توبه: ۱۰۵)، لیکن چنین علم ملکوتی، حتی برای تشریح نیست؛ از این رو، آن حضرت در محکمه قضا جز به سوگند و شاهد، داوری نمی‌فرمود: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْإِيْمَانِ.» جریان اقدام امیرالمؤمنین علیه السلام و اقدام ائمه دیگر علیهم السلام مانند زهر نوشیدن امام حسن علیه السلام و رفتن امام حسین علیه السلام به کربلا، همگی از این سنخ است.

در بند دوم، بر قعی تلاش می‌کند ادعای خود را مبنی بر این که حیات در عالم برزخ به صورت ناقص و در دنیا و آخرت به صورت کامل است، اثبات کند: «باید دانست که عالم برزخ برای اهل محشر پس از بعث، چنان جلوه می‌کند که انگار اصلاً وجود نداشته؛ گویی حشرشان بلافاصله و یا اندکی پس از مرگ واقع شده است!» (بر قعی، ۱۳۸۸: ۴۶)

در پاسخ به این ادعا باید به آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴ سوره مؤمنون: «قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ، قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلُ الْعَادِيْنَ، قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيْلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ» استناد کرد. در این آیات، خداوند از اهل محشر درباره مدت اقامتشان در روی زمین سؤال می‌کند و آنان با توجه به کوتاه بودن زندگی در دنیا نسبت به آخرت، این گونه پاسخ می‌دهند: «مدت یک روز و یا نیم روز روی زمین زندگی کردیم.» توجه به این آیات روشن می‌کند که برداشت بر قعی از آیات، اشتباه بوده و منظور از تعبیر «یک روز و یا نیم روز» در آیات مربوط به مدت زندگی دنیایی و برزخی، ناچیز بودن زندگانی در این عوالم نسبت به زندگی جاودان آخرت است و اشاره‌ای به ناقص یا کامل بودن زندگی در این عوالم ندارد.

بررسی آیات مورد استناد بر قعی در تفسیر خاصش از حیات برزخی

بر قعی در تفسیر خاصش از حیات برزخی، به این آیه استناد می‌کند: «وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيْرُ وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّوْرُ وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحُرُوْرُ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَّشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُوْرِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيْرٌ» (فاطر: ۱۹-۲۳).

برای پاسخ به شبهاتی که بر قعی ذیل این آیات وارد کرده است، باید ابتدا به توضیح و تفسیر لفظ «قبر» پردازیم. در روایات وارده از معصومان علیهم السلام از عالم برزخ با لفظ «قبر» یاد شده و جز روایات معدودی، در بقیه روایات با کلمه «قبر» به نظام برزخی اشاره شده و اکثر مسائل مربوط به قبر، در حقیقت مسائل برزخ است (شجاعی، ۱۳۸۸، ۱: ۲۲۰-۲۲۱). حال با توجه به اطلاق لفظ «قبر» به عالم برزخ و یا قبر خاکی، در این جا، به دو گونه می توان شبهه وارده را پاسخ داد: در پاسخ اول، «قبر» را به معنای قبر خاکی و مادی فرض می کنیم. پس جمله «مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» بر اجساد مردگان اطلاق دارد و منظور از این شنوایی، قوه شنوایی ظاهری و جسمی انسان هاست و روشن است که پس از مرگ، اجساد قوه درک و شنوایی ندارند. با این فرض، جمله «مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» بیش از این نمی رساند که مردگان نهفته در قبور، قابل اسماع نیستند و هرگز نمی توان آن ها را تفهیم کرد. چون مشرکان لجوج، به سان نهفتگان در دل خاک هستند، پس نمی توان آن ها را هدایت کرد و تفهیم و اسماع نمود (سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۸۲-۱۸۳). در این صورت، نتیجه جز این نمی شود که اجساد نهفته در دل خاک، چنین شأن و شایستگی را ندارند و هر جسدی که روح از آن جدا شد، از قلمرو درک و فهم بیرون می رود و به صورت جمادی درمی آید و دیگر نمی توان با آن سخن گفت، ولی باید توجه داشت که طرف خطاب ما اجساد نهفته در دل خاک نیستند، بلکه ما با آن ارواح پاک و زنده ای که با اجساد برزخی در جهان برزخ به سر می برند و به تصریح قرآن زنده اند سخن می گوئیم، نه با بدن های نهفته در خاک. اگر مردگان و اجساد پنهان شده در دل خاک از قلمرو تفهیم دور و کنار روند، دلیل بر آن نیست که ارواح و نفوس طیب و پاکیزه آنان که به نص قرآن در جهان دیگر زنده اند و روزی می خورند، قابل تفهیم نیستند. اگر ما سلام می گوئیم، یا طلب شفاعت می کنیم و یا سخن می گوئیم، سر و کار ما با آن ارواح پاک و زنده است، نه با اجساد نهفته در دل خاک. اگر ما به زیارت قبر و خاک و خانه و کاشانه آنان می رویم، به خاطر این است که از این راه می خواهیم در خود آمادگی ایجاد کنیم تا با آنان ارتباط برقرار کنیم؛ حتی اگر بدانیم که جسد آنان مبدل به خاک شده - هر چند روایات اسلامی برخلاف این گواهی می دهند - باز این نوع صحنه ها را به وجود می آوریم تا از این راه، برای ارتباط با ارواح پاک آمادگی پیدا کنیم (ر.ک: سبحانی، ۱۳۷۷: ۱۷۸-۱۸۳).

اما در این جا تفسیر دومی هم وجود دارد که به نظر عمیق تر می رسد و آن این است که «قبر» را همان طور که پیش تر ذکر شد، به معنای «برزخ» فرض کنیم. در این صورت، منظور از «سمع» در این آیه و آیات مشابه آن، قوه شنوایی ظاهری نیست، بلکه قوه شنوایی قلب است و

مراد از اهل قبور، ارواح مشرکان در عالم برزخ است؛ یعنی این مشرکان با وجود کُری باطنی، در جهان برزخ هم نمی‌شنوند؛ یعنی نمی‌خواهند که بشنوند! هم‌چنان که آیاتی نظیر: «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» (محمد: ۲۳) و «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ» (انفال: ۲۲) مربوط به مشرکانی است که شنوایی ظاهری دارند، اما گوش باطنی آن‌ها کُر است و در آیاتی نیز خطاب به پیامبر بیان می‌کند که: تو فقط نذیر هستی و نمی‌توانی کسی را که خود نمی‌خواهد بشنود، مجبور به شنیدن کنی. بنابراین، مراد از جمله: «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»، یعنی کفاری هستند که خاصیت پذیرفتن هدایت را ندارند، چون دل‌هایشان مهر خورده (طباطبائی، ۱۳۷۴، ۱۷: ۵۱).

از آیات مؤید این مطلب، آیه ۸۰ سوره نمل است: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الضُّمَّ الدَّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْمِعُونَ» که اتفاقاً در آیات مورد استناد بر قری نیز از آن استفاده شده است. با تأمل بیشتر مشهود است، مراد از «موتی» در این آیه شریفه و آیات مشابه، نه مردگان ظاهری که مردگان قلبی و روحی است؛ همان‌ها که می‌توانستند با استجابت دعوت پیامبر ﷺ زنده گردند: «یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و لرسول اذا دعاکم لما یحییکم» (انفال: ۲۴). و مراد از «سمع» در این آیه و آیه پیشین و هم‌چنین آیات مشابه آن، سمع قلبی و باطنی و مراد از «صم» هم ناشنوایان قلبی است. آیه بیان می‌کند: ایشان کُرند و نمی‌شنوند و کورند و گمراه، و تو نمی‌توانی دعوت را به گوش کُران برسانی و نیز تو نمی‌توانی کور را از گمراهی‌اش رهانیده و هدایتش کنی؛ تنها قدرتی که تو داری این است که دعوت و آیات ما را که بر ما دلالت می‌کند، به گوش مؤمنان برسانی، چون مؤمنان به خاطر اذعان و ایمانی که به این حجت‌های حقه دارند، تسلیم ما هستند و تو را در آنچه دلالت می‌کند، تصدیق می‌کنند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۴، ۱۵: ۵۵۹).

بر قری با استفاده از آیه ۲۱ نحل: «... وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ أَمْوَآتٌ غَیْرُ أَحْیَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَلْبَانٌ يُبْعَثُونَ»، به ردّ مسئله توسل و زیارت می‌پردازد، در حالی که اولاً، مفاد آیه بیان‌کننده نفی پرستش است، در حالی که توسل و زیارت به هیچ وجه جنبه پرستش نداشته، بلکه در حقیقت واسطه قرار دادن واسطه‌های معتبر بین بنده و خداست. ثانیاً، این آیه و نفی پرستش آن درباره بت‌های چوبی و سنگی مشرکان مکه است و نه ارواح اولیا، انبیا و شهیدان راه خدا (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۴، ۱۲: ۳۲۴).

بر قری هم‌چنین به آیاتی که در آن به تشابه حیات نباتات و انسان می‌پردازد، استناد کرده تا از این طریق به مدعای خود، یعنی وجود یک دوره مدهوشی و بیهوشی بین عالم دنیا و بعث

برسد، در حالی که با تأمل در این آیات روشن می‌شود که وجه شبه در این آیات، تنها حیات مجدد انسان و بعث او در قیامت است؛ یعنی آیات در پی تبیین امکان برانگیخته شدن و حیات مجدد در قیامت است، چنان‌که در پایان این قبیل آیات، همواره عبارت: «کذلک النشور»، «کذلک تخرجون»، «کذلک الخروج» و امثال آن آمده است. شاهد بر این مطلب، آیه ۱۱ سوره غافر است: «قَالُوا رَبَّنَا أُمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ». مراد از دو «اماته» و دو «احیا» در سخن کفار در جهنم - به طوری که مفسران گفته‌اند - میراندن در آخرین روز زندگی دنیا و زنده کردن در برزخ است و سپس میراندن از برزخ و زنده کردن در قیامت برای حساب، چون هم میراندن باید بعد از زندگی باشد و هم احیا باید بعد از مردن، و هر یک از این دو باید مسبوق به خلافت باشد، وگرنه «اماته» و «احیا» نمی‌شود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ۱۷: ۴۷۵-۴۷۶).

رد استناد بر قیامت به قرآن، مبنی بر عدم اطلاع رسولان خدا از امت خود پس از وفات

در بند سوم، بر قیامت با استناد به آیه ۱۰۹ مائده، بیان می‌کند که آیات قرآن دلالت می‌کند بر این‌که رسولان خدا پس از وفات، به کلی از دنیا بی‌خبرند و از امت خود کاملاً بی‌اطلاع هستند: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا بِئِكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ».

حقیقت امر این است که حقیقت علم جز نزد خداوند سبحان یافت نمی‌شود؛ لذا پاسخی هم که در آیه مورد بحث در روز قیامت، انبیا علیهم‌السلام در پاسخ «ماذا أُجِبْتُمْ» می‌دهند، نفی علم غیب مطلق بالذات (علم غیب ذاتی ازلی) است، چون علم غیب مطلق و ذاتی به خدا اختصاص دارد، نه اصل علم یا علم غیب نسبی، زیرا پیامبران، بی‌تردید دارای علم غیبند، ولی - طبق بیان امام صادق علیه‌السلام درباره معنای «لَا عِلْمَ لَنَا» - در نشئه قیامت به چیزی جز خدا توجه ندارند؛ از این رو، از خودشان علم را نفی می‌کنند و پاسخ خدا را به علم الهی وامی‌گذارند (ر.ک: جوادی‌آملی، ۱۳۸۸ (ب)، ۲۴: ۱۸۰-۱۸۱). علم را حقیقتاً از خود نفی کرده و برای پروردگار سبحان اثبات می‌کنند، و این پاسخشان نوعی خضوع است در برابر عظمت و کبریایی پروردگار و اعتراف به احتیاج ذاتی و بطلان حقیقی خود در برابر مولای حقیقی‌شان و رعایت آداب حضور و اظهار حقیقت امر، نه پاسخ نهایی که بعد از آن پاسخ دیگری نباشد.

خداوند سبحان، انبیا را شهدای بر امت قرار داده، چنان‌که فرموده: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» (نساء: ۴۱) و نیز فرموده: «وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِئَءَ بِالنَّبِيِّنَ وَ الشُّهَدَاءِ» (زمر: ۶۹). و برای شاهد بودن انبیا علیهم‌السلام معنایی جز این تصور نمی‌شود که در قیامت

دربارهٔ امت‌های خود شهادت به حق دهند. علاوه بر این، خداوند سبحان علم را برای طایفه‌ای از بندگان خود که در روز قیامت مقرب درگاه اویند، اثبات کرده و فرموده: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» (روم: ۵۶) و نیز فرموده: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ» (اعراف: ۴۸) و نیز فرموده: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (زخرف: ۸۶) و عیسی بن مریم علیه السلام از جمله کسانی است که آیه شامل او می‌شود، و او رسول خدا و از کسانی است که از روی علم، به حق شهادت داده‌اند. هم‌چنین در قرآن آمده است: «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان: ۳۰) که مراد از «رسول» در این آیه، رسول خداست و به مهجور ماندن قرآن در میان امتش اشاره دارد.

از سوی دیگر، قرآن کریم هم پرسش از پیغمبران را ذکر فرموده و هم پرسش از مردمی را که آن بزرگواران به سوی ایشان مبعوث بوده‌اند؛ هم‌چنان که فرموده: «فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» (اعراف: ۷). آن‌گاه از سوی امت‌ها، پاسخ‌های متعددی در مقابل پرسش‌های زیادی که از آنان می‌شود ذکر فرموده، و معلوم است که این پاسخ‌ها مستلزم علم و اطلاع آنان است. چنان‌که سؤال هم، خود اشاره به علم آنان دارد، چون اگر آنان فاقد علم بودند، پرسش از ایشان معنا نداشت، و نیز دربارهٔ آن امت‌ها فرموده: «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَصِرْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا» (ق: ۲۲) و نیز فرموده: «وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ» (سجده: ۱۲) و آیات دیگر نیز بر این معنا دلالت دارند، و وقتی امت‌ها و مخصوصاً مجرمان آنان در قیامت به این پایه از علم و اطلاع برسند که مورد مؤاخذه و پرسش پروردگار قرار گیرند، چطور ممکن است این علم را از پیغمبران گرامی سلب نمود؟! (طباطبائی، ۱۳۷۴، ۶: ۲۹۲-۲۹۵)

اشکال اساسی بر قیامت

نگاه بر قیامت به آیات قرآنی، نگاهی یک‌بعدی و در اصل کاملاً ظاهرگرایانه است. در واقع، او عقل جزئی و ناقص انسان را ملاک فهم آیات قرار داده است، در حالی که تا این عقل جزئی و ناقص از طریق محبت، اطاعت و شاگردی به عقل کل و کامل - که همانا وجود مقدس اولیای دین علیهم السلام است - متصل نشود، حقیقت را از زاویهٔ محدود و تاریک خود خواهد دید و هرگز به ادراک حق، آن‌گونه که در واقع و نفس‌الامر است، نایل نخواهد شد. در هیچ زمانی، کتاب الهی بدون قیامت نیست و حقایق نزول‌یافته در کتاب الهی برای قیامت کتاب روشن و آشکار است. کسانی

که بدون توجه به حجت بالغه حق و قیّم کتاب، در پی فهم کلام خدا برمی‌آیند، جز به مرحله قشر و ظاهر به چیز دیگری دست نمی‌یابند. تنها کسانی می‌توانند به حقیقت قرآن نایل شوند که مظهر تامّ صفات خدا و در نتیجه مظهر علم خداوند بوده و به ظاهر و باطن امور آگاهی دارند. این اشخاص همان حجج الهی و قیّم کتاب هستند (رک: ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۹: ۲۴۰). بقیه انسان‌ها نیز به نسبت نزدیکی به آنان و محبت و اطاعت ایشان می‌توانند به فهم حقیقت قرآن نزدیک شوند: «لا یمسّه الا المطهرون» (واقعه: ۷۹).

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت روشن می‌شود که عالم برزخ، عالمی مابین دنیا و آخرت است و این عالم به گونه‌ای نیست که افرادی که به آن داخل می‌شوند، به طور کلی ارتباطشان با عالم دنیا و افراد آن قطع شود، بلکه طبق آیات قرآن می‌توان ادعا کرد، دست‌کم عده‌ای مانند شهیدان و انبیا از عالم دنیا و افراد آن باخبرند و آنچه منکران توسل و زیارت به آن استناد می‌کنند مبنی بر این که عالم برزخ، عالمی است که حیات در آن کامل نیست و مانند عالم بی‌هوشی است، سخنی باطل است. آنچه باعث اشتباه امثال برقعی شده است این است که بین موقعیت انسان‌ها در برزخ، تمایز قائل نشده و همه را در یک ردیف و موقعیت قرار داده است، در حالی که انسان‌ها در برزخ در شرایط واحدی نیستند؛ برخی از آن‌ها از حیات کاملی برخوردارند و هرچند بنا بر بعضی روایات، عده‌ای از این حیات کامل بی‌بهره‌اند، اما توسل و زیارت ما شیعیان ناظر به گروه اول است. می‌توان مدعی شد که ریشه اختلاف عقاید شیعه با افرادی چون برقعی، در مبنای انسان‌شناسی آن‌هاست که از ظاهرگرایی آنان سرچشمه می‌گیرد. و مهم‌تر از همه این‌که، امثال برقعی به جای عمل بر مبنای حدیث ثقلین بر مبنای «حسبنا کتاب‌الله» عمل کرده و موجبات تفرقه و دشمنی در اسلام و در این زمان، نسل‌کشی شیعیان را فراهم کرده‌اند!

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۷۹)، *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*، تهران، طرح نو، چاپ اول.
۳. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، (۱۴۰۴ق)، *شرح نهج‌البلاغه*، اول، قم، مکتبه الاسلامیه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ اول.
۴. ابن‌هاشم، عبدالملک بن هشام، (۱۳۸۵)، *سیره النبویه*، بیروت، دارالمعرفه.

۵. اللهوردیخانی، علی، (۱۳۸۶)، *مبدأ و معاد*، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ پنجم.
۶. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۱ق)، *صحیح بخاری*، بی‌جا، لطباعه و النشر و التوزیع.
۷. برقی قمی، سید ابوالفضل بن الرضا، (۱۳۸۸)، *خرافات وفور در زیارات قبور*، بی‌جا، بی‌نا.
۸. _____ (الف)، (بی‌تا)، *تابشی از قرآن*، بی‌جا، بی‌نا.
۹. _____ (ب)، (بی‌تا)، *تضاد مفاتیح الجنان با قرآن*، بی‌جا، بی‌نا.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (الف)، (۱۳۸۸)، *ادب فنا*، قم، اسراء، چاپ اول.
۱۱. _____ (ب)، (۱۳۸۸)، *تفسیر تسنیم*، قم، اسراء، چاپ هشتم.
۱۲. _____، (۱۳۸۹)، *همتایی قرآن و اهل بیت علیهم السلام*، قم، اسراء، چاپ اول.
۱۳. سبحانی، جعفر (الف)، (۱۳۸۷)، *پاسداری از مرقد پیامبران و امامان*، تهران، مشعر، چاپ هشتم.
۱۴. _____ (ب)، (۱۳۸۷)، *راهنمای حقیقت*، تهران، مشعر، چاپ پنجم.
۱۵. _____، (۱۳۷۷)، *اصالت روح از منظر قرآن*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ هفتم.
۱۶. سید رضی، محمد بن حسین (۱۳۷۹)، *نهج البلاغه*، مترجم: محمد دشتی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
۱۷. شجاعی، محمد (۱۳۸۸)، *معاد یا بازگشت به سوی خدا*، تهران، چاپخانه حیدری، چاپ دوم.
۱۸. طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴)، *ترجمه تفسیر المیزان*، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۱۹. _____، (۱۳۸۸)، *بررسی‌های اسلامی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
۲۰. مجلسی، محمد باقر بن تقی، (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت، احیاء التراث العربی، چاپ دوم.